



ائتلاف های تازه

گامی برای نوسازی جبهه دوم خرداد

گفت و گو با علی رضا علوی تبار

جریان‌هایی ظرفیت فکری و عملی زندگی در یک نظام مردمسالار را دارند. منفعت‌طلبان حسابگر هم با طولانی شدن فرآیند پیروزی و بالا رفتن هزینه‌های مردمسالاری‌خواهی کم‌کم دارند حساب خود را جدا می‌کنند و آرزوی تبدیل شدن به نیروی میانه را کرده و می‌کوشند تا مرزبندی خود را با بخش پیشرو اصلاح‌طلبان پرنگتر کنند.

در مجموع رواداری و تحمل همه ما برای پذیرش یکدیگر افزایش یافته است. از دشمنی با نسل انقلاب و عناد با حضور مردمسالاران دین در عرصه جامعه دیگر خبری نیست. از تحقیر پیشینه دیگران و متصل کردن آنها به بیگانگان چیزی به گوش نمی‌رسد. دیگر حضور در انقلاب و جنگ و دفاع از نظام انقلابی برای کسی پیشینه منفی محسوب نمی‌شود و... در مجموع امکان هم‌پذیری در میان همه ما افزایش یافته است. در نتیجه می‌توان گفت ائتلاف‌های تازه و گسترش ائتلاف‌های موجود امروز هم ضروری‌تر است و هم ممکن‌تر.

اینکه تاکنون چنین ائتلاف‌هایی (حداقل به صورت رسمی و اعلام شده) شکل نگرفته است، لابد علل و دلایلی دارد. چه علل و دلایلی به نظر شما در این زمینه بیشتر نقش بازی کرده‌اند؟

همانطور که گفتم قبل از هر چیز تصورات ذهنی نادرست ما

در بعضی از گفته‌ها و نوشته‌های اخیرتان از لزوم گسترش جبهه دوم خرداد و شکل‌گیری ائتلاف‌ها و پیوندهای تازه سخن می‌گویید. این تأکید تا حدودی تازه است. چرا حالا به این فکر افتاده‌اید؟ آیا مقطع زمانی حاضر ویژگی خاصی دارد؟ یا این تأکید را بایستی صرفاً یک تصادف تلقی کرد؟

این تأکید تصافی نیست. به گمان من گسترش جبهه دوم خرداد و شکل دادن به ائتلاف‌های تازه این روزها هم «ضرورت» بیشتری دارد و هم «امکان» بیشتری. برای اینکه این ادعا روشن شود توجه شما را به چند نکته جلب می‌کنم:

یکم. پیش‌بینی من این است که به زودی زلزله سیاسی در منطقه مارخ خواهد داد. این زلزله آنقدر قوی است که تمامی کشورهای منطقه را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. فکر می‌کنم ایران تنها کشوری است که می‌تواند از این زلزله به سلامت خارج شده و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی خود را حفظ کرده و جلوی گسسته شدن فرآیند توسعه خود را بگیرد. اما شرط آن این است که یک نیروی قدرتمند که کم و بیش تمامی گرایش‌های میهن‌دوست کشور را دربر می‌گیرد و قادر به جلب اعتماد مردم است در صحنه سیاسی حضور داشته و با طرح شعارهای مناسب مردم را هدایت کند. یقیناً این نیرو نمی‌تواند از میان اقتدارگرایان ریشه گرفته و براساس شعارها و اقدامات بحران‌آفرین آنها شکل بگیرد.

دوم. خروج سالم ایران از بحران محتمل نیازمند آن است که خواست عمومی ملت ایران با دو نماد «مردمسالاری» و «صلح‌خواهی» مشخص گردد. با وجود نیروهایی که با هر دو آرمان مخالفند، تنها یک ائتلاف قدرتمند است که می‌تواند به جهانیان نشان دهد که با وجود برخی نشانه‌های مخالف، تحولات تدریجی و درونزای ایران از این کشور «مردمسالاری مسالمت‌جو» خواهد ساخت و این تنها آینده اطمینان‌بخش و پایدار ایران است.

سوم. تجربه به همه ما ثابت کرده است که حل مسائل و مشکلات یک ملت توسط همه افراد آن ملت ممکن است. هیچ بخشی از جامعه ما به تنهایی نمی‌تواند مسائل مبتلا به این جامعه را بررسی و حل کند. طی کردن فرآیند دشوار گذار به مردمسالاری نیازمند مشارکت همه عقول جامعه ماست و به علاوه مسئولیت‌پذیری همه ما را طلب می‌کند. هرکس که حاضر است در رساندن این بار به مقصد یاری‌رسان باشد باید بتواند مسئولیت پذیرفته و کمک کند.

چهارم. در آغاز جنبش اصلاحات میان نیروهای مختلف علاقه‌مند به مردمسالاری و اصلاح‌گری نوعی بدبینی و بی‌اعتمادی نسبت به یکدیگر وجود داشت. اغلب جلسات مشترک با انتقاد از گذشته یکدیگر و انکار توانایی‌های یکدیگر به پایان می‌رسید. اما قرار گرفتن تحت فشار واحد و کمک به یکدیگر در دوران سختی تا حدودی اعتماد به هم را در میان نیروها افزایش داده است. در این چند سال کم و بیش همه نیروهای سیاسی امتحان خود را در صحنه عمل پس داده‌اند. امروز به روشنی می‌دانیم که چه کسانی در حمایت از مردمسالاری پیگیر و مسئولیت‌پذیر هستند و مستقل از گذشته‌ای که داشته‌اند، امروز مردمسالاری را به عنوان یک ضرورت و هدف پذیرفته‌اند. تقریباً معلوم شده است که چه

تنها یک ائتلاف قدرتمند است که می‌تواند به جهانیان نشان دهد تحولات تدریجی و درونزای ایران از این کشور یک مردمسالاری مسالمت‌جو خواهد ساخت و این تنها آینده اطمینان‌بخش و پایدار ایران است



از یکدیگر علت اصلی عدم شکل‌گیری چنین ائتلاف‌هایی بوده است. ما با هم ارتباط نداریم و یکدیگر را به خوبی نمی‌شناسیم. به همین دلیل برای فهم یکدیگر شروع می‌کنیم به «الگو سازی». گاهی این الگوها در ما توقعات و انتظارات نادرستی نسبت به هم ایجاد می‌کند. البته رفتار برخی از افراد نیز می‌تواند به تثبیت این الگوها یاری رساند. مثلاً اگر من تصور کنم شما با من برخورد ابزاری می‌کنید، آن وقت کار صادقانه با شما برایم مشکل خواهد شد. اما این تنها دلیل نیست. مهم‌تر از این دلیل وجود فضای بسته سیاسی است.

در شرایطی که هر نوع ارتباط و گفت‌وگویی می‌تواند به عنوان سندی برای اثبات «تجمع برای توطئه و براندازی» مورد سوء استفاده قرار گیرد، برقراری هر نوع رابطه‌ای به قصد همکاری و هم‌رأیی بسیار مشکل می‌شود. به ویژه وقتی که فشار و خشونت بیشتر متوجه نیروهایی است که خاستگاه درون حاکمیتی ندارند، نمی‌توان ریسک کرد و آنها را به خطر انداخت! لابد شما هم این تحلیل را شنیده‌اید که یکی از اهداف قتل‌های زنجیره‌ای، از میان بردن هر نوع زمینه‌ای برای حمایت نیروهای بیرون از حاکمیت از اصلاح‌طلبان درون حاکمیت بوده است! در کنار این دو عامل به فقدان امکانات نیز باید اشاره کرد. احزاب و تشکلات و محفل‌های روشنفکری جامعه ما از حداقل امکانات برای گردهمایی بی‌بهره‌اند. اغلب تشکلات سیاسی جامعه ما از داشتن محلی برای برگزاری آبرومند یک نشست عمومی و تأمین حداقلی از امکانات (مثلاً صندلی راحت یا درجه حرارت قابل تحمل هوا!) برای مدعوین محرومند. برخی از دوستان ما با سربلندی از این محرومیت سخن می‌گویند و آن را نشان آزادی خود می‌دانند، اما به نظر من این نشان عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی جامعه ماست. حتی برای برگزاری مراسم دینی نیز امکانی در اختیار نداریم. مردم در ماه‌های رمضان و محرم یا باید آنچه را که جریان مسلط بر مساجد کشور می‌پسندد گوش دهند و یا به مسجد نروند! اما به گمانم همه این مشکلات را می‌توان با یک «اراده امیدوارانه» حل کرد.

در جوامع توسعه‌یافته و مردمسالار امکان فعالیت آزاد احزاب، جمعیت‌ها و تشکلات سیاسی خود زمینه‌ای برای شکل‌گیری ائتلاف‌ها است. ظاهراً بحث خودی و غیرخودی و عدم صدور مجوز فعالیت آزاد احزاب و گروه‌های بیرون حاکمیت و یا حتی دورتر از هسته اصلی حاکمیت، حتی پس از دوم خرداد، مانع اصلی برای حرکت به سوی مردمسالاری و شکل‌گیری ائتلاف‌های واقعی بوده است. آیا با چنین دیدگاهی موافقت می‌کنیم؟

من هم با شما موافقم که یکی از علل مشکل شدن ائتلاف‌های تازه و گسترش ائتلاف‌های موجود این است که برخی از نیروها و جریان‌های اجتماعی فاقد نمایندگان شناخته شده و مشخصی هستند که بتوانند در جریان گفت‌وگوها و چانه‌زنی‌ها آنها را نمایندگی کرده و خواسته‌های آنها را تصریح نمایند. اما گمان نمی‌کنم با دادن مجوز برای فعالیت این مشکل از میان رفته و حل شود. پس از اینکه در جامعه‌ای تنوع به وجود آمد و تکرر نمایان شد برای آنکه این تکرر به جامعه مدنی تبدیل شود، دو گام دیگر باید برداشت. اول بایستی این تنوع و گوناگونی را به رسمیت شناخت. یعنی به آن مجوز اخلاقی و قانونی داد. اما پس از آن لازم است که افرادی که از وجهی یا جوهری با یکدیگر اشتراک و شباهت دارند (مثلاً افراد یک صنف، دارندگان یک عقیده، صاحبان یک سبک خاص هنری و...) دور هم جمع شوند و برای پیگیری منافع و علائق خود «انجمن‌های داوطلبانه» تشکیل دهند. اگر صدها مجوز فعالیت هم وجود داشته باشد، اما اراده دور هم جمع شدن وجود نداشته باشد، ما با مجموعه‌ای از تشکلاتی روی کاغذ مواجه خواهیم بود. تا آنجا که من اطلاع دارم در آغاز شروع به کار دولت اصلاحات تدابیر مختلفی اندیشیده شد تا همه جریان‌های سیاسی که می‌توانند در چارچوب قانون اساسی فعلی به فعالیت بپردازند صاحب تشکلات و جمعیت رسمی و شناسنامه‌دار شوند. درست است که فشارهای وارده از طرف جریان اقتدارگرا تا حدودی جلوی این کار را گرفت، اما مشکل فقط این نبود. انعطاف‌ناپذیری برخی گرایش‌های سیاسی، ستیزهای درونی آنها، زیاده‌خواهی‌ها و بی‌حوصلگی‌ها نیز در این زمینه نقش داشتند. علاوه بر این به گمان من امکانات موجود هم هنوز ظرفیت‌های بلااستفاده بسیاری دارد. نیرویی که

واقعاً مصمم در حضور در صحنه و فعالیت سیاسی است، می‌تواند از این ظرفیت‌ها بهره کافی بگیرد.

بایبید مشخص‌تر وارد بحث ائتلاف‌های تازه شویم. این ائتلاف تازه چه نیروهایی را به طور مشخص دربر می‌گیرد؟

همانطور که قبلاً هم گفته‌ام، سه نیروی شناخته شده در عرصه سیاسی ایران فعال هستند که در مجموع در یک طرف درگیری‌های سیاسی قرار می‌گیرند. این نیروهای اصلاح‌طلب و مردمسالاری خواه عبارتند از: جبهه دوم خرداد، نیروهای ملی مذهبی و نیروهای جمهوری خواه. در درون این سه جریان بخش‌هایی وجود دارد که ائتلاف آنها می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در ترسیم چهره آینده کشور داشته باشد. در جبهه دوم خرداد یک بخش پیشرو وجود دارد که مردمسالاری را با تمامی لوازم و پیامدهای آن پذیرفته است و به همین دلیل هم بیشترین حملات و فشارهای اقتدارگرایان را تحمل می‌کند. این بخش را می‌توان در میان روشنفکران دینی و روزنامه‌نگاران، اعضای جبهه مشارکت ایران اسلامی، اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران و فعالان دفتر تحکیم وحدت جست‌وجو کرد.

در میان نیروهای ملی مذهبی نیز بخش‌هایی که توانسته‌اند فاصله انتقادی معناداری از میراث و الگوی مجاهدین خلق بگیرند و کینه ناشی از برخوردهای سال‌های نخست انقلاب را به فراموشی سپارند، در وضعیت مساعدی برای مشارکت در چنین ائتلافی قرار دارند. در میان جمهوری خواهان نیز بخش‌هایی که دین‌ستیزی و برخورد منفی با همه نیروها و پدیده‌های منسوب به انقلاب را کنار گذاشته‌اند، از اجزای مناسب چنین ائتلاف محتملی تلقی می‌شوند. باید توجه داشت که این نیروها را هم در داخل کشور می‌توان یافت و هم در خارج آن. نیروهای خارج از کشور نیز باید سهم خود را در این ائتلاف و مسئولیت‌پذیری در رابطه با آن ایفا نمایند.

محورها و قالب چنین ائتلافی چه می‌تواند باشد؟ چه برنامه‌ای را باید دنبال کند؟

هدف چنین ائتلافی قاعداً باید تحقق کامل مردمسالاری سیاسی در کشور باشد. البته مردمسالاری به مفهوم واقعاً موجود آن یعنی یک تعریف حداقلی از مردمسالاری به همان معنایی که در بسیاری از کشورهای جهان وجود دارد. نظام سیاسی با مشخصاتی چون: جامعه مدنی گسترده و توسعه‌یافته، حکومت شفاف و پاسخگو، انتخابات متصفانه و آزاد و رعایت آزادی‌ها و حقوق اساسی انسان‌ها. همه نیروهای حاضر در ائتلاف باید به این حداقل و لوازم آن باور داشته باشند. می‌توان شرط‌های مکمل دیگری نیز گذاشت. به نظر من محورهای چون: باور به یکپارچگی و تمامیت ارضی کشور و مخالفت با هر نوع تجزیه‌طلبی، مخالفت با روش‌های قهرآمیز و خشونت‌گرایانه و باور به روش‌های مسالمت‌آمیز، باور به حاکمیت ملی و مخالفت با هر نوع دخالت قدرت‌های خارجی در تعیین سرنوشت آینده کشور و داخلی تلقی کردن همه کشمکش‌های سیاسی، مخالفت با فروپاشی سیاسی در کشور و تلاش برای اصلاح همراه با حفظ چارچوب نظم آن، می‌تواند محورهای دیگر این ائتلاف باشد. قالب مناسب برای چنین ائتلافی یک جبهه است. یعنی احزاب، سازمان‌ها، انجمن‌ها و محفل‌ها ضمن حفظ هویت مستقل خود، پیرامون یک «رهبر» و یک جمع «رهبری» کننده توافق کنند و در کنار هم و با تقسیم کار و هماهنگی تلاش نمایند. می‌توان این کار را با یک هسته پیشنهاد شروع کرد. جمعی از افراد شناخته شده و دارای اعتبار در میان نیروهای سیاسی جمع شوند و یک اساسنامه مقدماتی برای چنین جبهه‌ای تهیه کرده و اعلام نمایند، در گام بعدی می‌توانند این اساسنامه را برای جمع‌های مختلف فرستاده و از آنها برای پیوستن به جبهه دعوت کنند. بعد از آنکه یک حداقل قابل قبولی از احزاب و گروه‌ها یا شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی اعلام آمادگی نمودند، نخستین همایش جبهه برگزار شده و در آن اساسنامه تصویب و ارکان جبهه انتخاب گردند.

در مورد برنامه کار باید عرض کنم که در نهایت در خود این جبهه باید برنامه کار طراحی و تدوین شود و به تصویب برسد. البته برخی پیشنهادها به نظرم می‌آید، ولی اینها صرفاً پیشنهادهای من است نه بیشتر. به طور مثال پذیرش آنچه که به عنوان «سه گام برای گذر به مردمسالاری» مطرح

در شرایطی که هر نوع ارتباط و گفت‌وگویی می‌تواند به عنوان سندی برای اثبات تجمع برای توطئه و براندازی مورد سوء استفاده قرارگیرد برقراری هر نوع رابطه‌ای به قصد همکاری و هم‌رأیی بسیار مشکل می‌شود

کرده‌ام، همین طور تصریح کردن ظرفیت های دموکراتیک موجود در قانون اساسی فعلی و آنها را به عنوان برنامه های مشخص میان مدت طرح کردن.

پیش از آنکه بحث راهبرد آینده را مطرح کنم، اجازه دهید این سؤال را پیرسم که آیا تأکیدی که برخی از جناح های درون حاکمیت بر «جمهوری اسلامی» یا «مردمسالاری دینی» دارند، نمی تواند از همان ابتدا باعث شکستدگی ائتلاف حول محور «جمهوریت» یا «مردمسالاری» بدون قید دینی بودن آن باشد؟

همان طور که صاحب نظران طرفدار مردمسالاری دینی هم تأکید کرده اند، پسوند دینی برای مردمسالاری نشان دهنده «صفت» این مردمسالاری است و نه «محدود و مقیدکننده» آن. به این معنا که مردمسالاری دینی، مردمسالاری است به علاوه برخی ویژگی ها و خصیصه های دیگر. همان طور که لیبرال دموکراسی، دموکراسی است به علاوه ویژگی هایی چون دولت حداقل و اقتصاد بازار رقابتی و... اعتقاد طرفداران مردمسالاری دینی این است که در شرایطی که جامعه به طور آزادانه ای دینی باشد، دغدغه های دینی این جامعه در نهادهای مدنی آن نیز انعکاس خواهند یافت و در شرایط دموکراتیک این دغدغه های دینی در تعیین رفتارها و تصمیم گیری های عمومی نیز نقشی اساسی بازی خواهند کرد. طرفداران مردمسالاری دینی از حضور دموکراتیک اندیشه ها و گرایش های دینی در عرصه رقابت سیاسی دفاع می کنند و معتقدند که در شرایط دموکراتیک، این اندیشه ها و گرایش ها در جوامع دین باور، اکثریت را در اختیار خواهد داشت. البته نمی گوشتند تا زندگی خصوصی افراد را به کنترل حکومت درآورده و به اجبار به آن صورت و محتوای دینی ببخشند (کاری که اگر کسی هم بخواهد انجام دهد، ممکن نیست). به علاوه طرفداران مردمسالاری دینی باور دارند که اگر روزی مردم یک جامعه

تأثیرپذیری مبنایی رفتار حکومت از ارزش های دینی را نخوانند، هیچ کس حق ندارد به زور حکومت دینی را بر آنها تحمیل نماید.

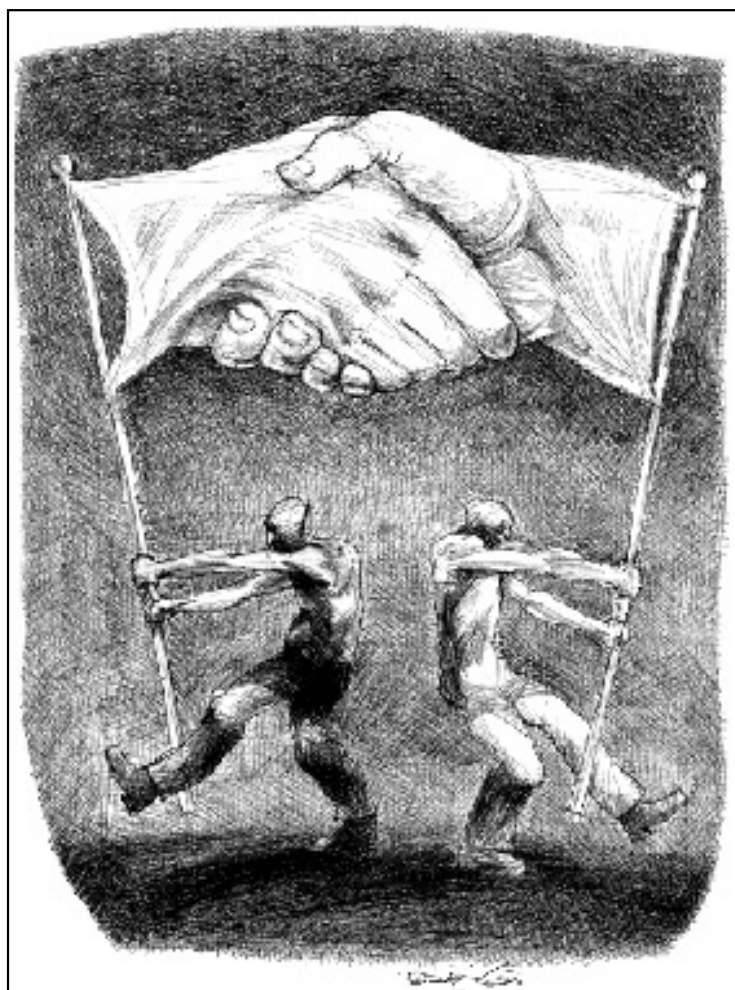
به طور خلاصه باید عرض کنم که حکومت مردمسالاری دینی، اول مردمسالاری است و صفت دینی را در توصیف واقعیت آن به آن منصوب می کنیم. بنابراین طرفداران مردمسالاری دینی تا تحقق کامل مردمسالاری همراه و همگام با سایر طرفداران مردمسالاری هستند. اما پس از تحقق مردمسالاری، طرفداران مردمسالاری دینی می گوشتند تا در یک رقابت دموکراتیک طرح های الهام گرفته از ارزش ها و گرایش های دینی را برای سر و سامان دادن به امور عمومی پیشنهاد کنند. آنها در شرایط دموکراتیک تلاش می کنند تا با روش های دموکراتیک کاری کنند که هیچ یک از رفتارهای حکومت «مغایرت قطعی با احکام قطعی دینی نداشته باشند».

به بیان دیگر، می خواهم عرض کنم که در حال حاضر در میان نیروهای طرفدار مردمسالاری در ایران گرایش های ایدئولوژیک متفاوتی وجود دارد. برخی لیبرال دموکرات، برخی سوسیال دموکرات، برخی طرفدار حکومت دموکراتیک توسعه گرا، برخی دینی و برخی غیردینی هستند. اما همگی در این مورد اتفاق نظر دارند که مسئله اصلی و اولویت نخست ما «مردمسالاری» است. در مورد محتوای خط مشی ها و جهت گیری های حکومت دموکراتیک پس از استقرار کامل مردمسالاری باید بحث و گفت و گو کرد.

بنابراین می توان با سایر فعالین عرصه سیاست به این توافق رسید که مستقل از محتوایی که ما برای مردمسالاری مطلوب خود در نظر می گیریم فعلاً همگی در استقرار روش مردمسالار و جمهورییت تلاش کنیم. فراموش نکنید که ما از یک جبهه سخن می گویم و نه یک حزب. اعضای تشکیل دهنده جبهه می توانند هویت ها و ویژگی های خاص خود را حفظ کنند. اما بایستی در مورد «راهبرد» و «رهبری جمعی» توافق داشته باشند. البته روشن است که همه ما با همدلی و رعایت کردن موازین مورد قبول و مورد احترام یکدیگر و در چارچوب جامعه ای با مردم مسلمان به فعالیت می پردازیم.

شما قبلاً تصریح کرده اید که راهبرد حاصل و برآیند ایدئولوژی و تحلیل وضع موجود است. فکر می کنید نیروهایی که نام می برد آنقدر از نظر ایدئولوژی و تحلیل وضع موجود به هم نزدیک هستند که به یک راهبرد مشترک برسند؟

به گمانم تا حدودی این وحدت نظر در زمینه راهبرد تحقق یافته است. علت هم روشن است. همه نیروهایی که نام بردم «مردمسالاری» را به عنوان یک جزء از دیدگاه سیاسی و ایدئولوژیک خود پذیرفته اند. البته ممکن است در مورد آنچه که باید علاوه بر مردمسالاری داشت با هم اختلاف نظر داشته باشند. مثلاً بعضی به دنبال دموکراسی اجتماعی و سوسیال دموکراسی باشند، برخی دیگر لیبرال دموکراسی را بخواهند و برخی از دموکراسی دینی حمایت کنند. اما همه آنها مردمسالاری را با تمامی لوازم و پیامدهایش پذیرفته اند. به علاوه همه آنها در نفی مشی قهرآمیز و مسلحانه اتفاق نظر دارند. هیچ کدام هم حاضر نیستند مثلاً به صورت بخش فارسی زبان جیش الشعبی عراق عمل کنند (کاری که متأسفانه مجاهدین خلق و بخشی از گروه های مدعی دفاع از حقوق کردها کردند). منظورم این است که آن حداقلی از توافق که برای دستیابی به یک راهبرد مشترک لازم است کم و بیش وجود دارد. البته نباید فراموش کرد که این جبهه همیشگی نیست. پس از آنکه نیروهای سیاسی احساس کردند که ایران از میزانی از مردمسالاری برخوردار است که افزایش مشارکت و گسترش رقابت را در آن تضمین می کند، می توانند خواسته های حزبی و سازمانی خود را پیگیری کنند و چه بسا متحدین به صورت رقبای جدید ظاهر شوند. اما تا آن زمان نباید گذاشت هیچ موضوعی جای مسئله اصلی را که همانا مردمسالاری و لوازم آن است، بگیرد. فعلاً تا اطلاع ثانوی همه نیروها باید صرف مقابله با موانع مردمسالاری شود. در مقایسه با این اولویت نخست همه چیزهای خوب دیگر در اولویت بعدی قرار می گیرند. به همین دلیل ممکن است در جبهه «اقدام برای مردمسالاری» هم نیروی راست گرا داشته باشید و هم چپ گرا و هم مدرن و سنتی. البته من هم به مشکلات چنین طرحی واقفم. آدم هایی که تجربه کار جمعی ندارند، اخلاق تحمل و پذیرش یکدیگر را فاقدند و



هنوز تا رسیدن به اعتماد به یکدیگر فاصله دارند، به سختی می‌توانند یک کار مشترک را پیش ببرند. اما از سوی دیگر حساسیت شرایط و عقلانیت و منطقی که کم و بیش به نیروهای فعال حاکم شده است، امید به چنین ائتلافی را افزایش می‌دهد.

در مورد جریان‌های فعال در جبهه دوم خرداد فقط نام برخی را آوردید، آیا این به معنای این است که باقی نیروها در حمایت از مردمسالاری پیگیر نیستند و تا آخر با این پروژه همراهی نخواهند کرد؟
خیر. منظور من فقط این بود که قدری ملموس‌تر صحبت کرده باشم والا اعتقاد دارم که بخش عمده نیروهای دوم خردادی در این جبهه نیز حضور خواهند داشت و با آن همسو خواهند بود. برخی چهره‌های ناتوان و یا احياناً خودمحور و منفعت‌طلب را اگر کنار بگذاریم، اکثریت فعالین جبهه دوم خرداد صادقانه از مردمسالاری حمایت می‌کنند.

در میان نیروهایی که نام بردید، ظاهراً جایی برای بخشی از نیروهای واقع‌گرا و عاقل جریان محافظه‌کار که طی این چند سال به ضروریات انجام اصلاحات پی برده و با قرائت خاص خود از «جمهوریت» دفاع می‌کنند و در مرحله‌ای تلاش کردند «خط سومی» هم ایجاد کنند، منظور نکرده‌اید. آیا اصولاً جایگاهی برای آنان در ائتلاف جدید نمی‌بینید و یا اینکه تصور می‌کنید چنین نیروهایی از لحاظ کمیت و کیفیت چندان قابل اعتنا نیستند؟

اگر اجازه دهید قدری صریح‌تر صحبت کنم، باید بگویم که اولاً من شک دارم که بتوان از وجود یک جریان در این زمینه سخن گفت. درست است ما برخی صحبت‌ها و برخی رفتارها و برخی مواضع را اینجا و آنجا می‌بینیم که حکایت از نوعی واقع‌بینی و آینده‌نگری دارد، اما واقعاً نمی‌توان از وجود جریانی سخن گفت که کم و بیش در همه عرصه‌ها نمود و حضور داشته باشد و بتوان به تقریب پیش‌بینی کرد که چه موضعی اتخاذ خواهد کرد. همین افراد موجود نیز کمتر با یکدیگر سازگاری دارند و چارچوب نظری روشنی که به آنها جهت دهد و به مواضع گوناگون آنها نوعی وحدت محتوایی ببخشد، دیده نمی‌شود. ثانیاً نتیجه برخی از حرکت‌هایی که با ادعای ایجاد جریان سوم آغاز شد، مانع می‌شود که انسان به این حرکت با خوش‌بینی نگاه کند. گاهی به نظر می‌رسد که عنوان جریان سوم پوششی است برای طرح مواضع جریان اقتدارگرا از موضع بی‌طرفی و بدون تحمل فشارهای ناشی از قرار گرفتن در میان اقتدارگرایان. یکی، دو روزنامه‌ای که با شعار خط سوم راه‌اندازی شدند را نگاه کنید؛ حاصل کارشان چه بود؟ غیر از آنکه مدتی مواضع معتدل و گاه میانه اتخاذ کنند تا در مقاطعی که به نظرشان حساس می‌رسد، بتوانند ضربه‌های مؤثر بر نواندیشان و اصلاح‌طلبان مردمسالار وارد نمایند؟

البته همین‌جا عرض کنم که همه ما بایستی از شکل‌گیری یک جریان محافظه‌کار ملزم به قواعد مردمسالاری دفاع کنیم. در جامعه‌ای که دائماً در حال دگرگونی و نوسان است، وجود محافظه‌کارانی که از ثبات و از میراث‌های اجتماعی و از سنت اجتماعی به عنوان «حاصل انباشت تجربه» دفاع می‌کنند، ضروری است. آنها می‌توانند به تعدیل جامعه کمک کرده و تحول آرام و کم‌هزینه را همراه با حفظ هویت ممکن سازند، اما نیرویی که شما به آن اشاره می‌کنید، واقعاً مصداق چنین جریانی نیست. من البته آرزو می‌کنم این جریان شکل بگیرد و در کنار مصلحت‌عملی‌گرایانی که تاکنون در جبهه مخالف اصلاحات مردمسالار قرار داشته‌اند، بتواند به گذر کامل و کم‌هزینه به مردمسالاری یاری رساند.

در ارتباط با سؤال قبلی پیش‌بینی شما در مورد گروه‌ها و جریان‌های درون جبهه دوم خرداد که در ائتلاف جدید نمی‌گنجند، چیست؟ آیا آنها به سمت ائتلاف‌های جدید مستقل با یکدیگر پیش خواهند رفت و یا به جریان محافظه‌کار نزدیک خواهند شد. به عنوان مثال تصویری از نزدیکی مجدد مجمع روحانیون مبارز و جامعه روحانیت دارید؟

قبل از آنکه به سؤال کلی شما پاسخ دهم، چون اسم مجمع روحانیون مبارز را آوردید، اجازه بدهید توضیح مختصری در این مورد بدهم. من البته همه روحانیان بزرگواری را که عضو مجمع روحانیون مبارز هستند به دقت نمی‌شناسم، اما در آشنایی که با برخی از آنها داشته‌ام دریافته‌ام

که طرفداران صادقی برای مردمسالاری هستند. نباید فراموش کنیم که شخصیت‌هایی چون آقای موسوی خویینی و آقای خاتمی هم از اعضای مجمع روحانیون مبارز هستند و چه کسی است که در حمایت آنها از مردمسالاری شک داشته باشد؟ حداقل من در این مورد شک ندارم. بنابراین از بحث قبلی من نباید استنباط کرد که مجمع روحانیون مبارز در ائتلاف جدید و جبهه اقدام برای مردمسالاری جایگاهی ندارد. در مورد نزدیکی آنها با جامعه روحانیت مبارز نیز به گمانم آنقدر فاصله‌ها زیاد است که در یک افق قابل پیش‌بینی نمی‌توان چنین نزدیکی را تصور کرد. به ویژه در شرایطی که جامعه روحانیت مبارز از نظر اقبال اجتماعی و از نظر نیروهای کیفی در ضعیف‌ترین موقعیت تاریخی خود قرار گرفته است و مجمع روحانیون با همراهی که با جریان اصلاح‌طلب می‌کند، به عنوان یک نیروی تعیین‌کننده در شکل‌دهی آینده ایران ایفای نقش می‌نماید، چنین نزدیکی مدبرانه به نظر نمی‌رسد. تداوم حضور سیاسی مؤثر مجمع روحانیون مبارز و حفظ موقعیت و منزلت قابل قبولی که مجمع در میان مردم و جوانان دارد، بیش از هر چیز در گروی تداوم حضور آن در جبهه دفاع از مردمسالاری است. گمان نمی‌کنم این نکته از چشم هوشمندان حاضر در این مجمع دور باشد.

اما در مورد قسمت نخست پرسش شما باید بگویم که نیروهایی که از ائتلاف‌های جدید بیرون می‌مانند، به هیچ وجه ظرفیت فکری و اجتماعی ایجاد یک جریان مستقل اجتماعی سیاسی را ندارند. آنها ممکن است به یکدیگر نزدیک شده و حتی در یک قالب مشترک خود را سازماندهی کنند، اما خواسته یا ناخواسته به دنبال جریان قدرتمند ایجاد شده ناشی از این ائتلاف جدید کشیده خواهند شد. همانطور که در حال حاضر نیز بخشی از این نیروها از سراسر طراز در جبهه دوم خرداد قرار می‌گیرند. به هر حال آنها آنقدر باهوش هستند که تشخیص دهند آینده از آن کیست.

به بحث ائتلاف‌های تازه بازگردیم، با ورود نیروهای تازه‌ای به جبهه اصلاح‌طلبان، گمان می‌کنید معضلات و مشکلات فکری موجود هم حل و فصل گردد؟

بگذارید بی‌تعارف بگویم که معتقد نیستم هیچ نیرویی بتواند معجزه‌ای کند و با یک تغییر موقعیت به همه پرسش‌های بی‌پاسخ مانده جواب دهد و همه معضلات را به سرپنجه تدبیر حل کند. نیروهای موجود و شناخته شده سیاسی در ایران اگر چیزی داشته‌اند تاکنون ارائه کرده‌اند. اینکه گمان کنیم برخی حرف‌های بسیار عمیق و دوران‌سازی دارند و از بد حادثه یا از سوء نیت دیگران تاکنون مجالی برای گفتن آن پیدا نکرده‌اند، یک توهم بیشتر نیست.

شاخص شدن و برجسته شدن افراد در طی چند سال تلاش برای اصلاحات کم و بیش متناسب با ظرفیت‌ها و توان‌های آنها بوده است. افراد شناخته شده و برجسته عرصه سیاست در ایران یا توانایی‌های فکری بیش از دیگران داشته‌اند و یا از توانایی مدیریت و سازماندهی و جلب حمایت دیگران برخوردار بوده‌اند و در هر دو صورت کم و بیش موقعیتی را که به دست آورده‌اند متناسب توانایی‌هایشان بوده است. کسی نمی‌تواند ادعا کند که حرف قابل توجه و شنیدنی‌ای داشته است، ولی طی این چند سال هیچ تریبونی برای گفتن آن نیافته است. همه ما کم و بیش آنچه را اندوخته بودیم، آشکار کرده‌ایم. همایش و ائتلاف تنها به «هم‌افزایی» توانایی‌های ما کمک می‌کند. گفت‌وگوی رو در رو و معطوف به حل مشکلات واقعی همانطور که همه ما را واقع‌بین‌تر کرده و از رویاپردازی نجات می‌دهد، با طرح ابعاد نادیده‌ای از مسائل و ارائه راه‌حل‌های بدیل امکان انتخاب ما را افزایش داده و عقلانیت نظری ما را بالا می‌برد. از همه مهمتر، توقعات همه ما را هم تعدیل می‌کند. برخی از ما به دلیل دوری از مسائل جاری گاهی خواسته‌هایی را مطرح می‌کنیم و توقعاتی داریم که انگار نه انگار همه ما در جریان یک چالش سرنوشت‌ساز برای مردمسالاری قرار گرفته‌ایم.

واکنش اقتدارگرایان به تلاش برای شکل دادن به چنین ائتلاف‌هایی چه خواهد بود؟

قاعدتاً آنها تفرقه و تشتت بیشتر اصلاح‌طلبان طرفدار مردمسالاری را آرزو می‌کنند. از این رو واکنش اولیه آنها این خواهد بود که گروه‌های سنتی‌تر و سابقه‌دارتر جبهه دوم خرداد را از عواقب چنین کارهایی بترسانند و دوگانگی‌ها و تضادهای فکری و تاریخی

**طرفداران
مردمسالاری دینی
باور دارند
که اگر روزی
مردم یک جامعه
تأثیرپذیری مبنایی
رفتار حکومت از
ارزش‌های دینی
را نخواهند
هیچ کس حق ندارد
به زور حکومت دینی
را بر آنها
تحمیل نماید**



بیشتر جریان رهبری کننده است. هر چقدر جریان اصلاحات بیشتر تداوم می‌یابد، نقش بخش‌های مختلف جریان محافظه‌کار در رهبری آن کاهش می‌یابد. مطابق برخی از تحلیل‌ها، رهبری جریان محافظه‌کار در حال حاضر در اختیار یک محفل بسیار کوچک و محدود است که گرایش و منش خاص و متمایز از سایر اجزای جبهه اقتدارگرا به نمایش می‌گذارد.

بخش‌های دیگر اقتدارگرایان به صورتی منفعل از این جمع محدود تبعیت کرده و به دنبال آن حرکت می‌کنند. اگر وضعیت به همین صورت ادامه یابد، شکل‌گیری ائتلاف‌های تازه در میان آنها بی‌معناست. ائتلاف یا جدایی به حداقلی از تشخیص نیاز دارد. وقتی که افراد و گروه‌های فعال در درون جبهه اقتدارگرا به شدت از ابراز فردیت و تشخیص‌یابی می‌گریزند و می‌کوشند خود را فاقد هویت متمایزکننده اعلام نمایند، دیگر ائتلاف و گزینش همراهمان چندان معنایی نخواهد داشت. اما از نظر روانی می‌توان پیش‌بینی کرد که شکل‌گیری ائتلافی تازه و گسترده در میان اصلاح‌طلبان و مردم‌سالاری‌خواهان آنها را نیز به حل شدن بیشتر در جمع و تبعیت بی‌چون و چراتر از هادیان جریان ترغیب خواهد کرد. اما اگر فرآیند عدم موفقیت‌های محافظه‌کاران و گسترش فشارهای اجتماعی به آنها ادامه یابد، می‌توان حدس زد که از یک‌سو بخش عملگرا و مصلحت‌گرای محافظه‌کاران با بخش‌هایی از محافظه‌کاران که با بخش‌های سنتگرای جامعه رابطه انداموار دارند و سخنگوی آنها محسوب می‌شوند، به هم نزدیکتر شده و در مقابل سرکردگی مطلق جناح راست افراطی موضع خواهند گرفت و حتی می‌کوشند تا حساب خود را از بقیه متمایز سازند. این جریان (راست سنتی و محافظه‌کار همراه با مصلحت‌عملی‌گرا) احتمالاً باب گفت‌وگو و مذاکره با اصلاح‌طلبان را نیز خواهد گشود. با این هدف که بتواند به عنوان یک اقلیت قدرتمند جایگاهی در آینده سیاسی ایران برای خود داشته باشد. جایگاهی کم و بیش تضمین شده و محاسبه‌پذیر. در چنین صورتی اصلاح‌طلبان نیز باید از این تمایل استقبال کرده و تضمین‌های لازم برای بقا در یک شرایط مردم‌سالار را به آنها بدهند. این واقعه البته ممکن است با وحشی‌تر و خشن‌تر شدن جناح راست افراطی توأم باشد که باز به نوبه خود به انزوای بیشتر این جریان خواهد انجامید.

البته این نکته را نیز یادآوری کنم که جریان غیرافراطی و غیرتندروی محافظه‌کاران خواهد کوشید تا بخش غیرپیشرو و اصلاح‌طلبان را به خود جذب نماید. اما با توجه به اینکه این بخش میانه‌رو فاقد حمایت‌ها و پشتوانه‌های مردمی برای تبدیل شدن به اکثریت است و از سوی دیگر ابزارهای «جبار» (قوه قهریه) را نیز در اختیار ندارد، بعید است بتواند پیشنهاد ترغیب‌کننده‌ای برای جذب اصلاح‌طلبان غیرپیشرو داشته باشد.

جایگاه ایرانیان خارج از کشور در چنین نوسازی و برقراری پیوندهای تازه کجاست؟

بارها تصریح کرده‌ام که بدون حمایت و یاری ایرانیان خارج از کشور نمی‌توان به موفقیت بسیاری از سیاست‌ها و خط‌مشی‌های ملی امیدوار بود. برخوردها و تجربیات من نشان می‌دهد که ایرانیان مقیم خارج اغلب افرادی میهن‌دوست، باتجربه، معتدل و مسئولیت‌پذیر هستند. این تأسف همیشگی من است که گاهی ایرانیان سیاسی و فعال مقیم خارج مترادف با برخی گروه‌های فرقه‌ای و بیمار گرفته می‌شوند. ایرانیان خارج از کشور لایه پر قدرت ایران در کشورهای دیگر هستند، آنها می‌توانند از منافع ایران و جنبش مردم‌سالاری خواهی ایران در تمام نقاط جهان دفاع کنند. البته من روزی را آرزو می‌کنم که همه آنها امکان بازگشت شرافتمندانه به میهن خویش را پیدا کنند و در داخل به عنوان مؤتلف یا رقیب ما حضور بهم رسانند. اما تا آن زمان که به یاری خدا دور نیست وظیفه ماست که ارتباط خود را با آنها تقویت کنیم، دیدگاه‌هایمان را با آنها در میان بگذاریم و سخنان آنها را بشنویم.

تجربه من نشان داده که انسان در میان آنها احساس غربت نمی‌کند. آنها با مسائل ایران آشنا هستند و با نگرانی سیر امور را پیگیری می‌کنند. جبهه طرفداران مردم‌سالاری می‌تواند و باید از اندیشه‌ها و پیشنهادهای ایرانیان مقیم خارج بهره بگیرد و به علاوه در مواقع مقتضی از یاری آنها

را به آنها گوشزد کنند. در گام بعد می‌کوشند تا از شکل‌گیری اعتماد متقابل میان نیروها جلوگیری کنند. مثلاً همین اخباری که گاه و بیگاه در مورد یکی از اصلاح‌طلبان درست می‌کنند که فلانی در یک مرکز امنیتی فعال بوده و وظیفه برخورد با فلان جناح اپوزیسیون را برعهده داشته است، یکی از اهدافش همین است که از ایجاد اعتماد میان نیروهایی است که به دلایلی شناختی از گذشته یکدیگر ندارند، جلوگیری کنند. البته دلایل دیگری هم دارد که فعلاً بماند!

یادآوری سخنانی که نیروهای سیاسی علیه یکدیگر گفته‌اند و مواضعی که خلاف یکدیگر گرفته‌اند یکی دیگر از ترندهاست. در گام بعد یقیناً تهدید به پرونده‌سازی و برخورد با توطئه مشترک خواهد بود! در تمام مراحل تلاش برای تبلیغ مخدوش شدن مرزهای عقیدتی سیاسی نیز چاشنی می‌شود. اما گمان من این است که جامعه خیلی زود به کسانی که برای گسترش دایره همراهی و همکاری تلاش می‌کنند پاسخ مثبت می‌دهد و شگردهای تبلیغاتی به ضد خود تبدیل می‌شود و اثری معکوس می‌گذارد. به علاوه اگر فرآیند گسترش جبهه دوم خرداد و نوسازی آن خوب پیش برود، امکان بسیار قدرتمندی برای دفاع از حقوق شهروندی همه اعضا و هوادارانش پدید خواهد آورد و اقدامات جریان مقابل پرهزینه‌تر و مشکل‌تر خواهد شد.

در درون جریان محافظه‌کار و اقتدارگرا چه تحولی روی خواهد داد؟ آیا ائتلاف‌های تازه‌ای نیز در آن‌سو شکل خواهد گرفت و یا اینکه آنها قادر به جذب نیروهای جدید نخواهند بود و سعی می‌کنند با همبستگی و اتحاد مستحکم‌تر به تقویت مواضع خویش در برابر جنبش اصلاح‌طلبی مردم بپردازند؟

وضعیت در درون جریان اقتدارگرا شکل و صورت متفاوتی دارد. مدت‌هاست که سیر امور در میان جریان اقتدارگرا سیر به سوی تمرکز هرچه

جبهه طرفداران مردم‌سالاری می‌تواند و باید از اندیشه‌ها و پیشنهادهای ایرانیان مقیم خارج بهره بگیرد به علاوه در مواقع مقتضی از یاری آنها برای خنثی کردن طرح‌هایی که برای ضربه زدن به امنیت ملی و منافع ملی کشور تدارک شده است کمک بگیرد

برای خنثی کردن طرح‌هایی که برای ضربه زدن به امنیت ملی و منافع ملی کشور تدارک شده است، کمک بگیرد. خوشبختانه تکنولوژی مدرن جهان را کوچکتر از آن کرده است که مابه دلیل دوری مکانی از هموطن‌هایمان با آنها احساس دوری کنیم.

نگاه شما بیشتر معطوف به این مسئله است که آنها کماکان باید در خارج از ایران حضور سیاسی فعال داشته باشند، در صورتی که بسیاری از آنان مایلند که به ایران بازگردند و فعالیت خود را به صورت قانونی در کشور دنبال کنند.

آیا تصور می‌کنید فضای سیاسی و اجتماعی کشور به گونه‌ای هست که امکان بازگشت قانونی و آزاد آنها فراهم آید! بحث تشکیل حزب و گروه قانونی از جانب آنان مقوله دیگری است که نمی‌دانم چقدر می‌توان به آن پرداخت. آیا چنین مواردی مشکلات پیش روی «اتلاف تازه» نخواهد بود؟ واکنش جریان اقتدارگرا و حساسیت محافظه‌کاران نسبت به اتلاف تازه، خود زمینه‌ساز کارشکنی‌های بیشتر نخواهد شد؟

آنچه من می‌گویم نشان‌دهنده وضعیت مطلوب نیست، بلکه تلاشی است برای کار کردن در چارچوب امکانات حداقلی موجود. بهترین وضعیت این است که مسئله‌ای به نام فعالین سیاسی خارج از کشور به کلی حل شود. روزی نظام سیاسی ما باید این ظرفیت را پیدا کند که بتواند تمامی ایرانی‌ها را مستقل از دیدگاه‌های عقیدتی و سیاسی‌شان در درون خود جای داده و تنوع و گوناگونی مواضع و رفتارهای آنها را تحمل کند. در این صورت مخالف یا موافق حاکمیت بودن دلیلی برای خروج یا حضور در کشور نمی‌شود. اصلاح طلبان بایستی در این جهت سازماندهی کرده و حرکت کنند. به طور مثال تصویب طرحی در مجلس با عدم پیگیری جرائم سیاسی که پس از انقلاب اسلامی و تا قبل از تصویب این طرح به وقوع پیوسته است، می‌تواند گام مؤثری در این جهت باشد. حتی تشکیل یک مرکز مشخص برای تقویت پیوندهایی که ایرانیان خارج از کشور را با کشور پیوند داده و آنها را به رفت و آمد به ایران تشویق کند را می‌توان در دستور کار قرار داد. صدور سریع شناسنامه جدید و گذرنامه ایرانی و ایجاد سازوکارهایی برای اطمینان از عدم پیگرد توسط نهادهای ذی ربط می‌تواند گام‌های مؤثری در این جهت تلقی شود.

اما با همه اینها نباید واقعیت ایران را فراموش کرد. ما در شرایط حاکمیت دوگانه به سر می‌بریم، ممکن است نهادهای انتخابی حکومت تلاش کنند که همه ایرانیان حضوری فعال و مؤثر در کشور داشته باشند، اما نهادهای رقیب بخواهند این روند را برهم زده و ترجیح دهند که هیچ منتقد یا دگراندیشی در درون ایران حضور نداشته باشد! آن وقت ما در اجرای برنامه‌های خود با مشکل مواجه خواهیم شد. شما یک بار دیگر جنجال‌هایی را که پس از کنفرانس برلین برپا شد، مورد توجه قرار دهید. همه تلاش این بود که همه ایرانیان خارج از کشور را ضدانقلاب و برانداز معرفی کنند و هر نوع تماس و گفت‌وگو با آنها را جرم تلقی نمایند. همین اواخر این پرونده نظرسنجی را ببینید! چاشنی‌اش توهین به برخی از ایرانیان حتی غیرسیاسی مقیم خارج بود. با چنین وضعیتی تا چه حد می‌توان با اطمینان از ایرانیان برای فعالیت در داخل دعوت به عمل آورد؟

نکته‌ای که مدت‌هاست ذهن من را به خود مشغول کرده است، این است که همه افراد مطلع می‌دانند که بازگشت ایرانیان از خارج به داخل به نفع حیثیت و منزلت ملی ما در جهان است. تنها مخالفان ایران و گروه‌های برانداز هستند که با خوشحالی از افزایش تعداد ایرانیانی که به دلیل محدودیت‌های داخلی به خارج مهاجرت می‌کنند، استقبال می‌کنند. درک این نکته که چرا یک جریان داخلی اینقدر می‌کوشد تا با تحقیر با ایرانیان خارج از کشور برخورد کند و آنها را از آمدن و حضور در ایران منصرف نماید، برایم قدری مشکل است. راحت‌ترین پاسخ به این ابهام استفاده از نظریه توطئه و در نظر گرفتن منافع اسرائیل و لابی

اسرائیل در آمریکا است. فقط آنها هستند که از لطمه خوردن به حیثیت ایران و حضور مخالفان و منتقدان در خارج از ایران بهره می‌برند.

به عنوان آخرین سنوال بفرمایید «دیدگاه‌های اقتصادی متفاوت» در میان جریان‌های سیاسی چه نقش بازدارنده‌ای در ایجاد چنین ائتلاف‌های تازه‌ای خواهد داشت؟ آیا بحث «عدالت اجتماعی» و تلاش برای برقراری «برابری نسبی» در این جریان به بحث حاشیه‌ای و یا اولویت‌های دست‌چندم تبدیل نخواهد شد؟ و یا اینکه می‌توان از همان ابتدا بر روی یک «حداقل»‌هایی در این زمینه توافق کرد؟

در این زمینه توجه شما را به سه نکته جلب می‌کنم. نکته اول به توضیحی که قبلاً دادم بازمی‌گردد. یعنی اینکه ما چه مسئله‌ای را دارای اولویت نخست بدانیم. به نظر من اولویت نخست در ایران مردمسالاری است. از میان بردن موانع مردمسالاری مهمترین رسالتی است که برعهده یک جریان سیاسی در ایران امروز قرار دارد. سایر مسائل و مشکلات و سایر آرمان‌ها بایستی پس از حل نسبی این مشکل مورد توجه قرار گیرند. باور من این است که با جمع‌بندی تجربه گذشته می‌توان با اطمینان گفت در فقدان حداقلی از مردمسالاری هیچ‌یک از آرمان‌ها و ارزش‌های متعالی چون: برابری، همبستگی، معنویت و اخلاق تحقق نخواهند یافت.

نکته دوم این است که مطالعات اقتصادسنجی در ایران نشان داده است که میزان نابرابری در توزیع درآمدها در ایران توسط سه متغیر اصلی تعیین شده و توضیح داده می‌شود. این سه متغیر عبارتند از: میزان تورم، میزان بیکاری و نرخ رشد اقتصادی. افزایش میزان تورم و میزان بیکاری، نابرابری‌های درآمدی را افزایش داده و افزایش میزان تولید ناخالص داخلی (رشد اقتصادی) نابرابری را کاهش می‌دهد. اگر در یک طبقه‌بندی ساده شده گرایش‌های اقتصادی موجود در میان گروه‌های طرفدار مردمسالاری را به دو دسته «طرفداران افزایش کارایی و رشد» و «طرفداران افزایش برابری و توزیع برابرتر» تقسیم کنیم، با توجه به ساختار موجود اقتصاد ایران به نظر می‌رسد که هر دو گروه حداقل در میان مدت، از طریق سیاست‌های واحدی به اهداف خویش دست خواهند یافت. به بیان دیگر تلاش برای افزایش اشتغال و رشد بیشتر از طریق افزایش سرمایه‌گذاری و بهره‌وری به طور همزمان منویات هر دو گرایش را تأمین خواهد کرد. همبستگی میان رشد و توزیع در ساختار کنونی اقتصاد ایران تا حدودی نگرانی از تقابل‌های احتمالی میان طرفداران دو دیدگاه را برطرف ساخته و نوعی همگرایی در خط‌مشی‌گذاری اقتصادی در کوتاه‌مدت و میان‌مدت را نیز ممکن می‌سازد.

نکته سوم اینکه به نظر من طرفداران مردمسالاری برای تقویت تکیه‌گاه اجتماعی خود و مقابله با تنش‌های احتمالی موجود در فرآیند گذر به مردمسالاری، بایستی از یک الگوی خاص سیاستگذاری اقتصادی پیروی نمایند. الگویی که در آن با تأمین نیازهای اساسی مردم با حاشیه‌ای شدن و در خود فرو رفتن اقشار فقیر و محروم جامعه جلوگیری نماید. گمان من این است که سیاست‌های واگذار کردن تخصیص منابع و توزیع محصولات به نظم‌های خودجوش اجتماعی و رها کردن اقشار محروم در چانه‌زنی‌های نابرابر اقتصادی در میان‌مدت به گسترش حاشیه‌ای شدن و خروج از عرصه سیاست در میان اقشار محروم منجر می‌گردد. این کار البته به نفع طرفداران مردمسالاری که به بسیج همه نیروهای اجتماعی برای پیشبرد طرح‌های خود نیاز دارند، نخواهد بود. به بیان روشن‌تر در کوتاه‌مدت و میان‌مدت مستقل از اینکه ما چه آرمانی داریم و گرایش ایدئولوژیک ما چیست، مصلحت‌سنجی برای مردمسالاری نیز ما را ملزم می‌نماید تا سیاست‌های اقتصادی «رفاهی» البته در مقیاس‌ها و با دغدغه‌های یک کشور در حال توسعه و نه یک کشور صنعتی و توسعه‌یافته را دنبال کنیم. در مجموع به گمان من مشکلی که شما نگران آن هستید، اتفاق نخواهد افتاد. البته در صورتی که ما آگاهانه و ارادی مسئله را پیگیری کرده و برای دیگران هم توضیح لازم را بدهیم.



از شما به خاطر این فرصتی که در اختیار ما قرار دادید، سپاسگزارم.

در کوتاه مدت
و میان مدت
مستقل از اینکه
ما چه آرمانی داریم
و گرایش
ایدئولوژیک ما چیست
مصلحت سنجی
برای مردمسالاری نیز
ما را ملزم می نماید
تا سیاست های
اقتصادی رفاهی
البته
در مقیاس ها
و با دغدغه های
یک کشور
در حال توسعه
و نه
یک کشور صنعتی
و توسعه یافته را
دنبال کنیم